



www.rouzGar.com

گریه راه تماشا گرفته

حسین صفاری دوست (واله)

نزدیک به صد سال است که وقتی بوی مشروطه به مشام جان هر ایرانی پاک‌نهاد می‌رسد، بی‌درنگ به یاد منادی آن **میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی** می‌افتد. عارف سرسلسله‌ی وطن‌پرستان و مجسمه‌ی آزادی‌خواهی و انسان‌دوستی و آزادگی بود و در این راه از هر مقامی و مالی و منصبی گذشت و زیر بار هیچ زوری نرفت حتا فرمان **مظفرالدین شاه** را که خواست به او صلح بدهد (پانصد تومان البته در صد سال پیش) قبول نکرد و همان‌گونه که خود گویی از مادر آزاده به دنیا آمده بود. عارف هر آنچه داشت نثار مشروطه و نهضت آن کرد و از تمام یکه‌تازان آن عرصه **کنل محمدتقی پسیان، ستارخان، باقرخان و حیدرعمواوغلی** و دیگران به نیکی یاد کرد و در این راه داد سخن به تمامی داد.

عارف وقتی سرود: «از خون جوانان وطن لاله دمیده» هیچ‌کس نه از گل لاله خبری داشت و نه از سن و سال خودش. عارف بیست و هفت آهنگ و تصنیف ساخت و با آن صدای داودی خواند و به گوش مردم آن روزگار رسانید و برای بیداری ایرانیان از هر کسی موثرتر بود. در آن روزگار عارف به حق شاعر و خواننده‌ی ملی لقب گرفت و این تاج افتخار بعد از **فردوسی** به او هدیه شد. عارف اولین کسی بود در ایران که کنسرت داد و از اولین کسانی بود که در شعر و ترانه موضوع‌های اجتماعی، سیاسی و وطنی را باب کرد و سخن را به اوج برد، چنان‌که بعد از صد سال هنوز شعر **ندای مشروطه‌ی او** یادآور روزگار عدالت‌طلبی‌اش است. عارف در این راه، دشمنان زیادی برای خود دست‌وپا کرد که تا آخر عمر رهای‌اش نکردند چنان‌که در آخر عمر که به همدان تبعید بود، نوشتند چرا عارف نمی‌میرد تا ما زودتر راحت شویم! عارف در تمام عمر زجر و زحمت کشید و از دست بی‌هویت‌ها و وطن‌فروشان دل خونین داشت که سرود: «اندرون وطن کسی که ندارد وطن منم.»

عارف از جمله‌ی هنرمندانی بود که هیچ‌چیز را با پول معاوضه نمی‌کرد و هر آن‌چه کرد و گفت و سرود و خواند همه از عشق به مردم، آزادگی، وطن‌پرستی، مترقی بودن انسان و رهایی از قیدوبند خرافات بود. از بیگانه‌پرستی بسیار دلخور بود و به این عمل که کار و بار خیلی از آدم‌های هم‌دوره‌اش بوده در مقدمه‌ی دیوان‌اش پرداخته و در اشعار خود نیش‌ها و کنایه‌ها زده‌است.

عارف وقتی برای پر کردن صفحه از صدای خودش به کشور عثمانی رفته‌بود، از دشنام‌های سلیمان نظیف نویسنده‌ی عثمانی به وطن‌اش ایران چنان منقلب شد که زیر بار پر کردن صفحه نرفت و تا امروز از آن صدای جاودانه‌ی جادویی اثری در دست نیست. این مجسمه‌ی عشق و عدالت هنوز که هنوز است سرمشق بسیاری از آن آزادگانی است که دلی در گرو موسیقی و شعر و ایران و زبان بی‌مانند فارسی دارند. عارف هرگز مالی جمع نکرد، هرگز زنی نگرفت، هرگز سرپناهی برای خود نساخت و به قول خودش همه‌جای ایران سرای‌اش بود. سرود:

کسی که رو به سفارت پی امیدی رفت
دهید مژده که لال و کر و خموش آمد

عارف همیشه از داغ این‌که چرا ایران از دول دیگر عقب افتاده نالان بود و مدام به دوران پیشین اردشیر و کوروش و کیخسرو حسرت می‌خورد و آستین از اشک چشم تر داشت و می‌سرود:

گریه را به مستی بهانه کردم
شکوه‌ها ز دست زمانه کردم
آستین چو از دیده بر گرفتم
سیل خونین به دامن روانه کردم

تا آن‌جا که باز سرود:

فکری‌ای هم‌وطنان در ره آزادی خویش
بنمایید که هرکس نکند مثل من است

یا از نمایندگان آن دوره نالید که:

خراب مملکت از دست دزد خانگی است
ز دست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست

از تمام اجانب و اجنبی صفتان نالید و در خلوت با چند سگ هم‌زبان گشت همان‌گونه که حافظ با چند مرغ و پرنده و آهو سخن‌ها گفت، از همه‌کس برید و در گوشه‌ی تنهایی با چندین مرض لاعلاج ساخت و درمان طلب نکرد. و تنها مصاحب‌اش **بدیع‌الحکماء** پزشک همدانی بود که به راستی محبت‌ها در حق او کرد و عارف هم حق‌گزار او بود. از همه گله‌مند بود چون هرکسی به نوعی او را آزد، از **ایرج میرزا** گرفته تا **ملک‌الشعرا** بهار و دیگران که منصب لشکری و کشوری داشتند.

به جز عارف جفا با کس نکردی

تو هم پیداست از عاجز‌کشانی

عارف در موسیقی به راستی کاری کرده کارستان و برای جدا کردن موسیقی و نغمه‌های ما زحمات فراوانی کشید و موسیقی را دست‌کم از چنگ تعزیه نجات داد و به غنا که پایه و مایه‌ی اصلی‌اش بود نزدیک کرد. عارف بنیان‌گذار موسیقی ارکستری و کنسرتی بود و این سبک اصفهانی که امروزه رواج دارد از کارهای عارف نشأت گرفته و به قول خودش به **میرزا حبیب اصفهانی**، **ظلی**، **اقبال‌السلطان آذر** که هم‌شهری‌اش بوده و **طاهرزاده**، **تاج** و **ادیب خوانساری** - کسی که جرات کرد بعد از مرگ عارف و در زمان قدرت **رضاشاهی** برای او کنسرتی اجرا کند - منتقل کرده‌است. این‌ها از آن معلم بسیار آموختند. یکی دیگر از مریدان و شاگردان مکتب عارف، ستاره‌ی آواز ایران در میان زنان **قمرالملوک وزیری** است که آن‌قدر شیفته‌ی مکتب عارف بود که **کلنل وزیری** وقتی که خواست زنی برای ارکستر خود انتخاب کند، از آن‌جا که اعتقاد داشت صدای قمر بسیار تحت تاثیر خوانندگی عارف است، او را کنار زد و رقیب قمر، **روح‌انگیز** را پذیرفت و قمر حتا بعد از توهین **ایرج میرزا** به عارف با ایرج سرسنگین شد تا در مرگ‌اش خواند:

ای گنج دانش ایرج کجایی

در سینه‌ی خاک پنهان چرایی

و استاد شهریار هم در شعری همین خاطره را به نوعی می‌گوید که:

ای عاشق روی قمر ای ایرج ناکام

برخیز ببین آن بت بیدادگر این جاست

قمر از اولین کنسرت خود در همدان خاطراتی دارد. می‌گوید من همراه **مرتضی خان نی‌داود** به خدمت عارف رسیدیم تا برای کنسرت دعوتش کنم. عارف گفت قمرخانم من به روح **کلنل پسیان** قسم خوردم که در هیچ‌جا

حاضر نشوم. قمر می گوید من دست های عارف را گرفتم و خواهش کردم که می خواهم امشب ترانه و آهنگ «جمهور» تو را بخوانم - البته این آهنگ در آن موقع خواندنش قدغن بود. عارف می گوید قمرخانم عارف مرده است، من میرزا ابوالقاسم قزوینی هستم. قمر اصرار می کند و عارف می فرماید که چون از خاک پاک وطن خودم قزوین هستی برو می آیم. ساعت هفت کنسرت شروع شد، زمستان بود. قمر وقتی آمد همه به پای اش ایستادند و کف زدند. اما قمر به عارف تعظیم کرد و گفت جای بسی افتخار برای من و همکارانم است که در این شب شخصیت بزرگ، شاعر ملی ایران و تصنیف ساز مشهور حضور دارد، و با اجازه ی ایشان کنسرت امشب را برگزار می کنم. همه کف زدند، عارف با حالتی غمگین سر تکان داد. قمر که شروع به خواندن کرد عارف گریست و در تمام طول کنسرت گریه اش ادامه یافت. پس از تمام شدن کنسرت، قمر، تمام گلدان هایی را که از طرف مردم و فرماندار و ادارات و افراد اهدا شده بود به عارف تقدیم کرد و عارف نپذیرفت و قمر گفت افتخار دارم که این هدایا را به استاد بزرگوار عارف تقدیم کنم.

منادی آزادی زنان هم عارف بود. البته هم شهری بسیار مترقی اش خانم **طاهره قره العین** اولین آورنده ی آزادگی از قیدوبند برای زنان بود که چندین سال قبل از عارف می زیست ولی این عارف بود که سرود:

تا رخت مقید نقاب است

دل چو پیچعات به پیچ و تاب است

مملکت چو نرگست خراب است

چاره ی خرابی انقلاب است

من تو را به خوبی نشانه کردم

و این سردار شعر و موسیقی در آخر عمر چنان شد که سرود: «دل هوس سبزه و صحرا ندارد.» و از سبزه و صحرا و پول و خانمان و شهرت و مقام و حتا زندگی دست کشید، مگر وطن خودش ایران که هم چنان تا نفس آخر عاشق ماند و در ۱۳۱۲ خورشیدی عاشق مرد. چند ماه قبل از آن سروده بود:

اندر قمار عشق تو بالای جان زدند

هر چند باختند قماری کلان زدند

به یاد دوست اش سردار کلنل محمدتقی پسیان که داغش عارف را زمین گیر کرد همیشه و در همه جا می خواند:

نداشت عارف جز این دو چیز وقف تو کرد

مدام سینه ی سوزان و دیده ی تر خویش

عارف هرگز باور خود را به ایران و ایرانی نشکست با آن که بدی‌ها دید و سختی‌ها کشید سرود:

نامت شفای هر مرض عاشقان شده است

ای مایه‌ی حیات حدیث کسان شدی...!؟

عارف در همدان آرام گرفته‌است و اما خوش‌بختانه هنوز ترانه‌ها و سرودهای‌اش از لابه‌لای تاریخ مشروطه در

هر مردادماه به گوش می‌رسد که:

هزار پرده ز ایران درید استبداد

هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

برای فتح جوانان جنگ‌جو جامی

زدیم باده و فریاد نوش‌نوش آمد

فرزندان ایران‌زمین را مباد که یاد عارف قزوینی، این سرسلسله‌ی خوبان روز و روزگار را از یاد ببرند و با من که

خود فرزند خلفی برای‌اش بوده‌ام و خواهم بود نگویند:

هرگز نمیرد آن پدری کو تو پرورید

و آن مادری که چون تو پسر زاد زنده باد

بر خاک عاشقان وطن کو کند عبور

عارف هر آنکسی که کند یاد زنده باد